

تشکیک وجود بنا بر مسلک صدر المتألهین و

تشخص در وجود بنا بر مسلک عرفاء شامخین

بحث تشکیک در وجود بنا بر مسلک مرحوم

صدر المتألهین و تشخص در وجود بنا بر مسلک

عرفاء شامخین بود و عرض شد که: بنا بر تعریف

اولی که ما از مسأله تشکیک در وجود و صرافت در

وجود می‌کنیم، ذات اقدس حق در یک مرتبه اعلی

قرار دارد که آن مرتبه اعلی مرتبه لاحدی و لارسمی

و اطلاقی است و به آن مرتبه مرتبه محوضت وجود

و صرف الوجود گفته می‌شود و آن مرتبه با سایر

مراتب، فی الشده والضعف تفاوت دارد، یعنی در

مرتبه اعلی هیچگونه تعینی و تشکلی و تقیدی راه

ندارد و الا موجب ترکیب و احتیاج و نیاز می‌شود در

آن مرتبه؛ این ذات خالی از هر تعینی و تقیدی هست

و بعد از آن مرتبه مراتب مختلفه وجود با توجه به

سنخیت با مرتبه علیا تنزل پیدا می‌کند و مراتب از

نقطه نظر تجرد و محوضت در وجود با مراتب دیگر

اختلاف پیدا می‌کند. این، آن تعریفی بود که دیروز

عرض شد و اشکالی هم که بر آن می‌شد عرض شد

و بر این تعریف؛ اولاً: اشکال مرحوم آقا که اشکال صحیحی است وارد است ثانیاً: اصل فرضیه تشکیک در وجود جای تأمل و اشکال است. چون در این فرضیه چنانکه ذات واجب تعالی شأنه را مرتبه اعلی قرار دادیم و بقیه مراتب را مراتب و درجات ممکنات بر حسب اختلاف درجه آن ها در قرب و بعد بگیریم، در این صورت ذات واجب محدود به حدود ممکنات شده و در وجود طبعاً متعین و متغیر تا سر حد ممکنات گردیده است.

یعنی وقتی که ما وجود را بالاترین مرحله بگیریم - از نقطه نظر شدت نوری که در آن جا هیچگونه حدی و محدودیتی راه ندارد و به هیچ ماهیت و قالبی در نمی آید و صرف نفس وجودانیت او و ماهیت او را تشکیل می دهد - طبعاً باید از مراتب دیگر متمایز بدانیم چون مراتب دیگر دارای تعین و ماهیت هستند چطور آن وجود دارای آن مرتبه لاحدی هست و اصلاً ماهیتی ندارد نه ماهیت انسانیت، نه ماهیت حیوانیت، نه ماهیت نباتیت و نه سایر ماهیاتی مانند ملائک و عقول که اینها مراتب

تجرّدی از وجود هستند و آن وجود در هیچ مرتبه‌ایی
از این مراتب نیست و با فرض اینکه مراتب دیگری
وجود دارد یعنی مراتب و حدّود؛ وجود دارد و آن
وجود بالاست پس این وجودی که بالا هست تا چه
اندازه بالاست تا حدّی که مانند بخار که از زمین و از
دریا متصاعد می‌شود و بالا می‌رود و در یک محدّوده
از جو قرار می‌گیرد خب این تا چقدر بالا می‌رود تا
وقتی که ثقل او، او را در یک مرتبه از جو قرار دهد؛
یک وقتی ما مسافرت کرده بودیم من در آن جا
مشاهده کردم دیدم چهار؛ پنج مرتبه از ابر وجود
داشت یعنی بالا سر که نگاه می‌کردیم می‌دیدیم یک
ابر است و فقط تمام سطح آسمان را یک ابر گرفته
اما وقتی که با طیاره انسان بالا می‌رود می‌بیند از یک
مرتبه ابر عبور کرد تازه نگاه می‌کند می‌بیند که بالا
سرش هم یک مرتبه دیگر است باز این هواپیما اوج
می‌گیرد بالا می‌رود تا می‌رسد به آن مرتبه ابر دیگر؛
تازه بالا می‌رود می‌بیند که یک مرتبه دیگر بالایش ابر
است. اوج می‌گیرد در بعضی از اوقات به مرتبه بالاتر
نمی‌رسد. در یک سفر من یادم هست که می‌آمدیم با

اینکه یک ساعت و خرده‌ای طول کشید، و به آن
طیاره بیشتر از آن مقدار هم اجازه نمی‌دادند بالا برود
من دیدم هر بالا و بالاتر می‌رفت یک مرتبه ابر قرار
داشت و این طیاره اصلاً از آن مرتبه عبور نکرد. یعنی
بین آن مرتبه و مرتبه پایین حرکتش را ادامه داد تا به
طهران رسید. خوب، حالا این ابری که از بخار و از
زمین بالا می‌آید، به یک مرتبه ای می‌رسد بنا به
شرایط و ثقل و شرایط جوّی که دارد در یک مرتبه
توقف می‌کند نه بالاتر می‌رود و نه پایین‌تر می‌آید و
در همین حال می‌ماند. خوب، این مرتبه بالاتر سعه
وجودی و مرتبه او تا چهار کیلومتر و پنج کیلومتر
نسبت به زمین است. آن مرتبه ابر پایین‌تر سعه
مرتبه‌ایی او تا چهار کیلومتر است آن ابر دیگر همین
طور سه کیلومتر است تا پائین‌تر هر کدام از اینها
دخالت در بقیه نمی‌توانند بکنند هر کدام از اینها در
یک رتبه خاصی قرار دارند و اگر بخواهند دخالت
بکنند ماهیت خودشان را از دست می‌دهند یعنی آن
ابر دیگر، آن ابر نخواهد بود و دارای آن خصوصیات
نخواهد بود.

مرتبه وجودی که مشککین در وجود برای ذات احدیت در نظر گرفته‌اند به همین کیفیت است یعنی آنها می‌گویند: در ذات احدیت آن مرتبه وجودیش که صرافت دارد صرافت او مانع از آن است که تشکّل و تقیدی در او پیدا بشود پس به عدم تشکّل محدود است. یعنی قائلین به تشکیک می‌گویند: آن مرتبه وجودی صرف همین که به مرتبه اسماء و صفات می‌رسد همان جا می‌ایستد و به اسماء و صفات خدا؛ خدا نمی‌توانیم بگوئیم. خدا آن است که بالاتر از این مرتبه باشد. خدا در آن مرتبه‌ایی است که در آن مرتبه هیچگونه تعینی راه ندارد هیچگونه تنازلی در آن مرتبه راه ندارد فقط صرف وجود است و چیز دیگری در آنجا نیست و همین طور از مرتبه اسماء و صفات که تنزل پیدا کنیم می‌رسیم به صور جزئیّه - ملائکه من باب مثال صور جزئیّه هستند - که آن مرتبه اسماء کلیه هم در این صور جزئیّه دخالت ندارد به خاطر اینکه مرتبه او مرتبه سعه است و مرتبه این صور جزئیّه مرتبه ضیق است و سعه هیچ وقت در ضیق نمی‌تواند تداخل و

تسرّی پیدا کند و هلمّ جرّاً؛ تا می‌رسد به أدنی العوالم و أدنی المنازل که عالم طبع و عالم ماده باشد که سعه وجودی کمتری دارد. این معنا همان مسأله‌ایی است که قائلین به تشکیک در وجود به این معتقد هستند. اشکالی که بر این مطلب عرض شد، و مرحوم آقا هم بنا بر این تعریف اشکال وارد نمودند و فرمودند که: «در این صورت ذات واجب محدّد به حدّود ممکنات شده و در وجود طبعیّ متعیّن و متقید تا سرحدّ ممکنات گردیده است.» یعنی ذات باری تعالی، دیگر صرافت ندارد و حال آنکه شما قائل به صرف الوجود هستید؛ وقتی که شما قائل به صرف الوجود هستید خوب، خداوند را از صرافت انداخته‌اید و او را به حدّود ممکنات محدود کرده‌اید. یعنی ذات باری تعالی هست و هست و این صرف الوجودش هست، تا به مرحله تعین می‌رسد و در مرحله تعین که مرحله اسماء و صفات است در آن جا توقف می‌کند و از آنجا پایین‌تر نمی‌آید. پس ذات محدّد شد و این مسئله با صرف الوجود منافات دارد. پس این صرف الوجود، وجود اطلاق

و وجود لاحدی ندارد. و حدّش این است که تا مرحله اسماء و صفات برسد.^۱

به عبارت دیگر هویت آنها و تشخیص آن هاست که از آن تشخیص ماهیت را انتزاع می‌کنیم. یعنی هر مقداری که ظرفیت کاسه آنهاست به همان مقدار آتش در آن ریخته می‌شود. حالا کاسه خدا خیلی وسیع است کاسه بقیه ممکنات کمتر است، و به مقدار انیتشان و مقدار هویتشان و ظرفیتشان به همان مقدار از وجود در کاسه آنها ریخته شده. بنابراین در این فرض ذات وجود واجب که ماهیت آن همان انیت اوست، محدود به حدّ اعلی درجه از ممکنات می‌شود و محدود به حدّ اعلی است و با آن ممکن؛ همجوار و همسایه قرار می‌گیرد، غایه الامر بالشدّه و الضعف و الوجوب و الامکان که وجود

^۱ سؤال: جنبه های وجودی ممکنات را دارد اما جنبه های عدمی اش را ندارد.

جواب: یعنی همان تقیدش را ندارد

و ذات واجب و تمام ممکنات در اصل و حقیقت وجود اشتراک دارند. و حقیقت وجود هم بر ذات باری و هم بر سایر ممکنات اطلاق می‌شود. و ما به الامتیاز آنها همان انیت و ماهیت آنهاست که ما به الامتیاز این حقایق همان انیت آنهاست.

واجب متمایز و مشخص می‌شود و این مطلب رفع
معنای تحدید را نمی‌کند. یعنی تحدید به جای
خودش باقی و ذات واجب محدود می‌شود. و
بالآخره وجود واجب محدود به وجود ممکن و در
حدّ و مرز وجود او قرار می‌گیرد. در حالی که
می‌دانیم که ذات واجب یعنی وجود واجب الوجود
صرافت و محوَضت محض دارد. - این تکه از مطلب
ایشان بسیار مسأله دقیقی است که در این چند خط
باید تأمل بشود که بعداً ما به این چند خط می‌رسیم.
- یعنی در ذات واجب الوجود هیچ تعینی در آنجا
نمی‌گنجد و هیچ حدّی در آنجا راه ندارد و هر حدّی
که شما بر آن ذات قرار بدهید و آن ذات را در هر
مرتبه‌ایی که بگذارید آن ذات را محدود کرده‌اید. و
این با صرافت وجود منافات دارد. یعنی وحدّت او؛
وحدّت بالصرّافه است نه اینکه وحدّت عددی باشد.
در این صورت «کَلِّمًا فرضته فی الوجود کان داخلاً
فیه» هرچه را که ما در وجود فرض کنیم داخل در
وجود او هست. -

پس بنابراین در این جا هرچه را که به آن

«موجود» بگوییم، آن موجود داخل در ذات باری
تعالی باید باشد و گر نه از صرافت صرفه و محوضت
محضه خارج می‌گردد. و در این صورت یعنی با
فرض صرافت وجود حقّ چگونه می‌توان نفس
وجود حقّ را دارای منزله و مرتبه دانست؟ چطور
می‌شود این کار را کرد؟ و درجه آن را اعلی قرار داد
اگر درجه را شما اعلی قرار بدهید پس مرتبه ادنی را
نمی‌گیرد. شما نمی‌توانی بگویی هم اعلی است و هم
ادنی است یا باید بگویی اعلی است یا باید بگویی
ادنی است یا باید بگویی هیچ چیز نیست. اگر بگویی
وجود واجب در مرتبه اعلی قرار گرفته پس ادنی را
نمی‌گیرد اگر بگویی وجود واجب در مرتبه ادنی قرار
گفته، - که وجود عالم طبع است و ملک است، -
اعلی را نمی‌گیرد اگر بگویی هم اعلی است و هم
ادنی است پس اصلاً مرتبه وجود معنی ندارد - کوسه
و ریش پهن که نمی‌شود. - هم اعلی باشد و هم ادنی
باشد در حالی که همان تصور محوضت آن درجه
اعلی، تمام مراتب و درجات را فرا می‌گیرد و همه را
در خود مندک می‌کند پس چگونه در فرض صرافت

وجود؛ وجود دیگری تصور دارد که برهان صدیقین بر این اساس است و اشکالی است که بر فرضیه تشکیک در وجود در مرتبه واقع می‌شود. قائلین به تشکیک در وجود که قائل به مرتبه هستند اینها می‌گویند که خداوند متعال در یک مرتبه از صرافت محض و لاحدیت و لا قیدیت قرار گرفته، که آن صرافت، در او هیچ تعینی راه ندارد. وقتی تعین در او راه نداشت یعنی ما نمی‌توانیم به یک اطلاق وجودات مرتبه پائین را اسم الله بر آنها بگذاریم. بگوئیم «هذا هو الله» نمی‌توانیم چرا نمی‌توانیم؟ چون این دارای تعین است. - اشکالی که بین فلاسفه و بین عرفا پیدا شده در این جا پیدا می‌شود. مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی و امثال ذلک می‌گویند که این وجود را که می‌بینید وجود متعین است و آن را در دستم می‌گیرم؛ تعین بهتر از این؟ بالاتر از این؟ مثلاً این لیوان ارتفاعش ۱۰ سانتیمتر است. قطر این لیوان دیگر من باب مثال ۶ سانتیمتر است. جنس آن از شیشه است و وزنش من باب مثال دو سیر است. این‌ها حدود متعینه وجودیه این لیوان

را تشکیل می‌دهد. اگر ما خداوند را وجود بالصرافه بدانیم یعنی وجودی که قید بر نمی‌دارد، پس ما به این نمی‌توانیم بگوییم «هذا هو الله»؛ چرا؟ چون این مقید است. و آن را می‌بینیم و در دستان می‌گیریم؛ خدا را که نمی‌شود در دست گرفت. بنا براین نمی‌توانیم به آن بگوییم «هذا هو الله» اگر بگوئیم «هذا هو الله» خدای مطلق را از صرافت خارج و بر وجود مقید و محدود حمل کرده ایم و برای اینکه او را از صرافت خارج نکنیم چاره اندیشیدیم و آمدیم تمهّل ورزیدیم. تمهّل یعنی: وجود دارای مراتب اشعه و اظله است. در عین این که این وجود یک حقیقت واحد هست و یک واقعیت فارده است در عین حال یک مرتبه اعلی دارد که این مرتبه اعلایش عبارت از وجود باری و مراتب دیگر آن هر کدام مافوق دیگری و محدود به حدود جوهری و تجرّدی می‌باشند هر چه تجرّد او بیشتر باشد، به آن کمونت و محوشت وجود نزدیکتر است. آن وقت این محدوده تجرّدی وجود، ما به الامتیاز بین مرتبه بالا و مرتبه پائین تر خواهد بود. ما به الامتیاز دارند در عین حال که ما به

الاشتراکشان یکی است یعنی، ما به الإشتراك بین کتاب و بین خدا یکی است. بین این کتابی که ثقل و ماده دارد و ما دستمان می‌گیریم ما به الإشتراك یکی است مثل این که، ما به الإشتراك بین ما و شما از نظر جسم لحمیت ه و عظمت و شحمیت و بشریت و شعریت هست اینها ما به الإشتراك است در عین حال که از این ما به الإشتراك به یک نفر زیاد نصیب شده به یک نفر کم نصیب شده. در عالم وجود یک ما به الإشتراك و یک ما به الامتیاز داریم. ما به الإشتراك که خمیر مایه ما را تشکیل می‌دهد و سرمایه حیات ما را تشکیل می‌دهد، آن وجود است. آن وجود ما به الإشتراك بین این کتاب؛ که از همه مراتب وجود پائین تر است و ثقل دارد، جنسش از پنبه است، از چوب است، و بین وجود باری تعالی در سلسله مراتب که تجرّد محض است و هیچگونه تعین مادی ندارد. تمام اینها یک ما به الإشتراك دارد که آن وجود است و دو تا نیست. اما صحبت در این است که آن وجود، مرتبه مرتبه می‌شود. تگّه، تکه می‌شود. قطعه، قطعه می‌شود. یک تگّه‌اش را عالم

عقل، یک تگه‌اش را عالم مجردات، یک تگه‌اش را عالم مجردات مشوب به صورت، یک تگه‌اش را عالم صور، یک تگه‌اش را عالم ماده.

و برای هر یک اسمی می‌گذاریم این تگه تگه‌ها در یک چیز با هم مشترکند که وجود است و در یک چیز با هم اختلاف دارند که محدوده وجود آنهاست. - محدوده یعنی ظرفیت.

قائلین به تشکیک در وجود می‌گویند که هیچگونه محدودیتی ندارد آن وجود اعلی‌اسمش خداست و آن وجودات پائین که محدودیت دارند، اسمشان مخلوقات است و معالیل است. وجود خدا تنازل نمی‌تواند بکند در مراتب پائین، چرا؟ چون اگر وجود خدا بیاید وجود پائین بشود، متعین می‌شود. یعنی اگر آن وجود را از مرتبه خودش پائین بیاوریم تبدیلیش کنیم به عالم عقل، عقل که خدا نیست. خود عقل اگر برود بالا و خود خدا بشود دیگر عقل نیست، پس بنابراین نه او می‌تواند پائین بیاید، نه پائین می‌تواند بالا برود. اگر بالائی بیاید پائین که دیگر خدا نیست اگر بالائی بیاید پائین و لیوان بشود،

دیگر خدا نیست. اگر لیوان برود بالا خدا بشود، پس دیگر لیوان نیست. لذا هر کدام در رتبه خودشان سفت به صندلی چسبیده‌اند و سفت آن کرسی و تخت و عرش خودشان را تمسک کرده‌اند، نه آن تکان می‌خورد که بیفتد و نه این تکان می‌خورد، می‌ترسد که بالا برود. این عالم تشکیک در وجود می‌شود اشکالی که در این جا وارد می‌شود این است که جان من؛ شما یا اسم صرافت وجود را از خدا بردارید و یک اسم دیگری بر آن بگذارید و بگویید «مرتبه من الوجود» دیگر بحثی نیست. اگر در آن مرتبه باشد پس در آن جا حدّ و تعین و تقید باید بگذارید، الا این که تقید، تقید مادی نیست و یک تقید در خور مرتبه خودش دارد. اگر اینطور باشد محدّد و ممکن می‌شود و ممکن هم محتاج می‌شود و از «واجب الوجود بالذات» در می‌آید و «ممکن الوجود بالذات» و «واجب الوجود بالقید» می‌شود و اگر شما اسم صرافت وجود بر او می‌گذارید - چطور این که مرحوم آقا می‌فرمایند، - اسم صرافت وجود یعنی، هر جایی را که شما وجود در او ملاحظه می

کنید خدا را در آنجا باید ببینید و مشاهده کنید. این معنای صرف الوجود می‌شود. مثلاً به این لیوان آب آیا موجود می‌گویید یا نمی‌گویید؟ اگر بگوئید «هذا معدوم» و «هذا عدم» در این صورت عدم را که آدم نمی‌خورد؛ همیشه آدم چیز موجود را می‌خورد. این که می‌گوئید «هذا موجود و هذا وجود». آیا وجود را واقعاً و بالحقیقه در این وجود می‌بینید یا واقعاً نمی‌بینید؟ اگر وجود را واقعاً نمی‌بینید چرا آن را می‌خورید؟ و آن را احساس می‌کند

بنابراین معنای وجودی را که ما در این جا احساس می‌کنیم این معنای وجودی یک امر تخیلی که نیست یک امر واقعی است؛ و در کنار او یک امر واقعی؛ به نام «صرف الوجود فی الله» می‌گذاریم و می‌گوئیم خداوند متعال دارای صرف الوجود است، یعنی و اطلاق است، وجود خداوند لاحدی است. پس شما این دو واقعیت را اگر کنار هم بگذارید، یا باید از «صرف الوجود فی الله» دست بردارید، و آن وجود مطلق را محدود کنید که نمی‌توانید. هذا ممتنع یا باید از اطلاق وجود بر وجود محدود باید دست

بردارید که این هم «هذا ممتنع» می شود اگر پس این دو مسأله را در کنار هم قرار بدهید یا باید بگوئید این وجود محدود داخل در خدا است، یا باید بگوئید که این خدا داخل در این وجود محدود است، یعنی خداوند در این جا که نگاه می کنید خدا را می بینید.

در این جاست که یک مسأله پیدا می شود و آن، نظر دقیقی است که نظر به هر دو صورت را ما صحیح می دانیم - اما نه این که یکی را غلط بدانیم و یکی را صحیح بدانیم. - چون وقتی ما این دو واقعیت را در کنار هم قرار می دهیم، یک ادراک و وجدان وجود حقیقی در وجود متعین. ادراک می کنیم و با چشمان می بینیم مثلاً با چشمان این کتاب را می بینیم؛ یا باید بگوئیم: «آقا کور هستیم، هر چه که می بینیم خلاف است آن چه را که خودمان هم تشخیص می دهیم خلاف است». که این مظهر پوچ گرایی و سوفسطائی است. یا این که نه، ما وجود واقعی را می بینیم و «هذا وجود». را می بینیم از آن طرف صرافت وجود را هم در حق متعال می بینیم و بالوجدان ادراک می کنیم که وجود حق متعال باید

وجود بالصِّرافه باشد وجود بالصِّرافه یعنی وجودی
که حدّ ندارد مثل سلطنت هارون می‌شود.

می‌گوید ای ابر هر جا می‌خواهی بیار
می‌خواهی در بغداد بیار بیار؛ می‌خواهی در عربستان
می‌خواهی در ایران می‌خواهی بیار. هارون الرشید
هم وجود سلطنت خودش را لاحدّی می‌دانست و
می‌گفت حدّ ندارد چون اینقدر فتوحات کرده بودند
که خیال می‌کرد لاحدّ است. بیچاره بدبخت، خیال
می‌کرد که سلطنت هم چیزی است. آن می‌گفت
سلطنت لاحدّی است. اگر ما بالنسبه به کره زمین
حساب کنیم یک وقت سلطنت یک کدخدا است
مثل این که یک ده را به او داده اند خیال می‌کند، دنیا
را به او می‌دهند یک وقت یک نفر را شهردار یک
شهرستانش می‌کند این آقا خیال می‌کند دیگر همه
ملائکه و جنّ و انس در تحت فرمانش هستند. یکی
را استاندار یک استانش می‌کند می‌گوید من شمس
و قمر را هم گرفتیم و یکی را رئیس یک مملکتش
می‌کند می‌گوید چیزی نمانده به خدا برسیم حالا
وجود هم معنایش همین است وقتی شما قائل به

صرافت وجود در حقّ تعالی هستید معنی ندارد که اطلاق لفظ الله و لفظ ربّ و لفظ پروردگار، حقّ متعال، را بر خدائی که لیوان در وجود او نباشد و بر خدائی که فرش در وجود او نباشد خب اطلاق کنید دیگر آن خدا بالصرافه نشد. و وجود محدود شد. اگر شما وجود خداوند را مطلق می گیرید، باید فرش و عرش و حجر و شجر و نبات و حیوان و ملائکه و همه را داخل در وجود او بگیرید. از یک طرف نگاه می کنید، اینها همه تعین دارند، آیا این تعین هم داخل در وجود خدا هست، حالا تمام این موجودات با تعینات خودشان و با تقیدات خودشان در وجود خدا داخلند. و آن وجود بحت و بسیط آن تعین را بر می دارد. در قضیه تشکیک در وجود اگر ما بخواهیم لحاظ مرتبه کنیم و استقلال به هر مرتبه در این مراتب وجودیه بدهیم، این اشکال پیدا می شود که مسأله صرافت وجود با مسأله تعین در وجود با همدیگر جور در نمی آید.

تعریف دوم تعریفی است که منافات با تشخیص در وجود ندارد. - این تعریفی است که

مرحوم علامه دارند جواب آقا را می‌دهند در این
مسأله و این جواب از این جا شروع می‌شود، -
سلسله موجودات در مراتب وجود در فرض مسأله
تشکیک در وجود عرضی نیستند تا هر مرتبه از آنها
در سرحدّ و مرز مرتبه دیگر قرار گیرد و با آن
همجوار و همسایه گردد و در نتیجه هر مرتبه عالی
نسبت به مرتبه پائین تر از خود محدود و متعین گردد
بلکه سلسله مراتب، طولی است و همه نسبت به
یکدیگر در سلسله علل و معلولات قرار دارند. -
تمام کلام و رفع شبهه فقط در این یک خط است.
سلسله مراتب طولی است و همه نسبت به یکدیگر
در سلسله علل و معلولات قرار می‌گیرند.

سلسله مراتب طولی یعنی چه؟ این همان
مطلبی است که ما قبلاً قضیه تشکیک در وجود را
لازمه طبعی صرافت در وجود می‌دانستیم. چطور
ممکن است ما از یک طرف واقعاً وجودات متعینه و
متقیده را ببینیم و وجدان کنیم و بعد وارد در مسأله
تشکیک در وجود نشویم؟ این چطور ممکن است؟
مسأله صرافت در وجود اقتضاء می‌کند که این

تعیّنات و تقیدات، در سلسله علل و معلولات قرار بگیرند. و اصلاً تشکیک در وجود لازمه صرافت در وجود است و صرافت در وجود به هیچ وجه منافاتی با مسأله تشکیک در وجود ندارد. چون یا باید تشکیک در وجود را منکر بشویم. یعنی تعین را منکر بشویم که نمی‌توانیم منکر بشویم ما نمی‌توانیم منکر بشویم که لیوان از شیشه است و شیشه هم محدود و مقید است. و نمی‌توانیم ظرفی که الآن در اینجا هست و جنسش از پلاستیک یا از کائوچو و یا از پی.وی. سی است را منکر شویم خب این ظرف الآن با این ظرف فرق می‌کند خصوصیات اینها با هم تفاوت دارد همچنین کتابی که الآن در دست من است جنسش از قطن است یا جنسش از شجر است و امثال ذلک را که نمی‌توانیم منکر بشویم پس مسأله تعین در وجود برای ما قابل انکار نیست و یک واقعیت است. حالا این مسأله تعین در وجود با فرض تنزّل در وجود لازمه‌اش تشکیک در وجود است. بالأخره اگر یک وجودی از مرحله صرافت بخواهد در مقام تعین و در مقام تشخیص بیاید بالطبع

مراحلی را ایجاد می کند. چه بنابر قاعده سنخیت یا قاعده عدم طفره و امثال ذلک بگیریم باز هم باید یک قاعده اعلی و بعد از آن قاعده اوسط؛ ثمّ اذنی فاذنی داشته باشیم، تا برسد به این مرتبه ماده که عالم ملک یا عالم طبع است. پس اصلاً مسأله تشکیک در وجود لازمه طبعی نزول صرافت در وجود است. زیرا نمی شود وجود بالصرّافه، تنزّل پیدا بکند و هیچ مرتبه ای تشکیل نشود. زیرا پس این ها چه چیزی هستند؟ ما می بینیم سعه وجودی ماده کمتر از مثال است، این را ادراک می کنیم همچنین ادراک می کنیم، سعه وجودی مثال کمتر از ملکوت است، و ادراک می کنیم سعه وجودی ملکوت کمتر از لاهوت و جبروت و امثال ذلک است من باب مثال بین آهن و برنج ما فرق می گذاریم و این به خاطر این است که هر کدام آثاری دارند و ما ادراکمان از وقایع و از حوادث عالم هستی، ادراک حقیقی است، یعنی ما مرتبه را در این عوالم احساس می کنیم، آن وقت با ادراک مرتبه چطور ممکن است بگوئیم که مسأله تشکیک در وجود با مسأله صرافت در وجود منافات

دارد؟ ما همان طوری که در عالم ماده در عرض هم لطافت و ثقلت را احساس می‌کنیم در خود مراتب طولی هم این را احساس می‌کنیم، ماده بالنسبه به ماده لطیف است و مثال ثقیل است بالنسبه به ماده لطیف است روح بالنسبه به مثال لطیف است. اینها مراتبی است که ما این مراتب را وجدان می‌کنیم؛ آن قدرتی که ماده دارد، میلیاردها برابر قدرت ماده را مثال دارد مثلاً شما با همین بدن مادی هزاری هم دونده باشی، مثل آهو هم بدوی چقدر طیّ مسافت می‌کنی؟ چقدر مسافت را طیّ می‌کنی؟ در یک ساعت خیلی طیّ مسافت بکنی، صد کیلومتر است، اما شما در عرض چند دقیقه در عالم خواب چند دفعه دور کره زمین با بدن مثالیّتان می‌گردی قدرت بدن مثالی میلیاردها برابر بیش از بدن مادی است. همین طور قدرت روح و نفس که مافوق مثال است اصلاً قابل مقایسه با بدن مثالی نیست و هلمّ جرّاً تا به تجرّد محضه برسیم؛ پس ما مراتب تشکیک در وجود را بالوجدان احساس می‌کنیم آنوقت چطور ممکن است اصل و ریشه قضیه تشکیک در وجود را بزنیم. بله در مسأله

تشکیک در وجود اگر ما هر مرتبه را جدا بدانیم از مرتبه دیگر اشکال مرحوم آقا وارد است. اما اگر ما آمدیم گفتیم که سلسله مراتب تشکیک در وجود سلسله علل و معلولات است و در سلسله علل و معلولات، علت مافوق تمام مراتب مادون را دارد، نه این که از او جدا شود؛ همان است که پایین است و این خصوصیت را دارد. مگر غیر از این است که تعینی که در معلول پیدا شده به اراده و مشیت علت است، چگونه ممکن است علت آن چیزی را که در خودش نیست افاضه کند و به عنوان معلول ایجاد بکند این چطور امکان دارد؟ چگونه امکان دارد علت جنبه حیوانیت را در این جسم افاضه کند و بوجود بیاورد بدون این که این قضیه حیوانیت در خود او باشد؟ چگونه ممکن است؟ پس تعین و وجود معلول، وجود علت است که خود قائلین به تشکیک معترف به این هستند و نمی‌توانند این را انکار بکنند در عین این که علت، وجود را به مرتبه پائین می‌دهد حدّود آن وجود را هم خود علت باید بدهد و الا معلول که عرضه ندارد خودش را مثل پلنگ و شیر و

به شکل نبات و حیوان و انسان در بیاورد اگر عرضه داشت، خب همان در مرحله علت این کار را می‌کرد نه این که در مرحله معلول این کار را انجام بدهد و هیچ ممکن بالذاتی عرضه این را ندارد که واجب بالغیر بشود الا از ناحیه غیر باشد، یعنی مثل حضرت عیسی، می‌تواند علت باشد، چون او در مرحله علت واقع است حضرت عیسی می‌آید شیشه را اول تبدیل به لحم تبدیل به یک جوجه می‌کند دوم: نفس حیوانی در او ایجاد می‌کند چه کسی این کار را میکند؟ علت؛ آیا علت بدون این که آن حدّود ماهوی معلول در وجود او باشد می‌تواند یک چنین کاری بکند یا نه؟ نمی‌تواند این کار را بکند، علت چکار می‌کند؟ می‌آید جنبه حیوانی را ایجاد می‌کند این جنبه حیوانی را از کجا می‌آورد؟ از آن حالتی که در علت و در نفس علت قرار دارد، که من و شما آن حالت را نمی‌بینیم، آن حالت در بیرون و در خارج به صورت تبدیل شدن به یک لیوان و به یک مرغ، بروز و ظهور پیدا می‌کند. پس این جنبه حیوانیتی که الآن این مرغ دارد این جنبه حیوانیت در کجا بود؟

در نفس علت بود که آمد به او افاضه کرد. ولی آیا نفس علت، مرغ است؟ این نفس علت مرغ نیست، این مرغ حالت نفس دجاجیت در وجود اوست. این یک مرتبه بالایی دارد که آن مرتبه بالا، مرتبه پائین را هم دارد. آن مرتبه بالا مرتبه‌ای است که حالات مرتبه پائین در وجود او منطوی است و مخفی است اگر ما این قضیه را بخواهیم به منصفه بروز و ظهور بیاوریم، مثل این می‌ماند که یک شخصی یک دیگ برنج در این جا دارد و هر شخصی بنا بر استعدادی که دارد پیش این شخص می‌آید. و در دیگ را باز می‌کند یک مقداری از برنج به این شخص می‌دهد. او می‌آید می‌گوید من بیشتر می‌خورم دو تا از این کاسه برمی‌دارد به او می‌دهد او می‌گوید بیشتر می‌خورم سه تا کاسه می‌دهد او می‌گوید کمتر می‌خورم یک نعلبکی به او می‌دهد. منتهی مشخص شدنش در دست کیست؟ در دست این شخص است و او می‌آید مشخص می‌کند.^۱

^۱ «اشکال استاد به کلام پدرشان»

سؤال: کلام علامه در این جا درست است؟

جواب: کلام علامه بله، البته کلام علامه یک اشکالی دارد علامه مسأله صرافت در وجود را کافی برای وحدت با جمیع مراتب نمی‌داند الا این که قائل به تشخص در وجود بشویم؛ در این جا ما می‌گوئیم که تشخص در وجود عین صرافت در وجود است ما نیازی به تشخص در وجود، نداریم. اشکالی که به مرحوم آقا، به نظر ما می‌رسد - حالا نمی‌دانم واقعیت دارد - حرف این است که ایشان مسأله صرافت در وجود را با صرافت در حق دو تا گرفته‌اند یعنی فرموده‌اند همان طوری که وجود، واحد بالصرافه است حق هم واحد بالصرافه است اگر حق واحد بالصرافه باشد با مسأله تشکیک در وجود جور در نمی‌آید. ما می‌گوییم جور در می‌آید. وقتی تعریف دوم از قضیه توحید ذاتی را بکنیم با تشکیک در وجود یکی می‌شود. پس مسأله تشکیک در وجود که یک برهان عقلی است با مسأله عدم اتحاد ذات با اسماء و صفات که اصطلاح عرفای شامخین هست، وقتی یکی شد آن وقت دیگر اشکالی بر نظریه فلاسفه وارد نمی‌شود. و مرحوم آقا شیخ محمد حسین همان نظریه اول را دارند. که به اصطلاح مرحوم آقا به ایشان اشکال وارد می‌کنند. چون مسأله فناء ذاتی با نظریه اول دو تا می‌شود، و اگر ما مسأله تشکیک در وجود را بنا بر این نظریه خودمان حل کردیم دیگر فنای ذاتی با مسأله تشکیک در وجود منافات ندارد و همین الآن همه فانی هستند و همه قضیه تشکیک در وجود را دارند و هیچ اشکالی در این جا بوجود نمی‌آید.